



۱- شهرام مقدسی را از اوایل دهه ۶۰ می‌شناسم؛ با شعرهایی که در اطلاعات هفتگی، جوانان و… چاپ می‌کرد؛ شعرهایی که ۹۰ درصدشان نیمبایی و سپید بود. از شعرهای آن زمان او که شاید بیش از ۲۳،۰۲۲ سال نداشت، آنچه در خاطرَم مانده، شعرهایی بود که چشمگیر نبود اما لیاقت خواننده‌شدن و چاپ‌شدن را داشت. تا یکی دو دهه بعد که فعالیت مکتوب مقدسی تبدیل به فعالیت شفاهی شد! یعنی دیگر شعر کمتر چاپ می‌کرد و بیشتر در کانون‌های ادبی مشهور تهران حضوری کم‌وبیش مستمر و فعال داشت؛ کانون‌هایی که در آنها بیش از هر چیز خواندن غزل، بویژه غزل نو رواج داشت. این بود که شهرام مقدسی نیز همچون اغلب شاعران، با جریان جاری راهی شد، چرا که رستانه‌ها و

نشریات رسمی بیشتر مروج غزل، بویژه غزل نو بودند، اگرچه در مقطعی، در رواج رباعی‌سرایی و مثنوی‌سرایی نیز تاثیرگذار بودند و شعر سپید هم در نشریات چاپ می‌شد. نشریات و رسانه‌های غیررسمی هم اگرچه مروج شعر سپید بودند اما از چاپ هراز گاهی غزل‌های نو نیز دریغ نمی‌کردند. حرف آخر در این راستا اینکه شعر نیمبایی در این میان بسیار مغفول واقع شد، تا آنجا که نزدیک

بو دمنسوخ شود.

۲- من شهرام مقدسی را در این فضا شناختم و آنگونه که او می‌خواست و در فضایی که خود ترسیم کرده بود؛ حالا که با غزل‌هایش مواجه می‌شوم، ناگزیرم پیشینه تصور قبلی خود را از شاعر کنار گذاشته و در تازه‌های غزلش غور کنم. خوب بود در پایان دفتر غزل «به فکرَم

یادداشتی بر مجموعه‌غزل «به فکرَم نیستی»

# غزل‌های نو و چندگانه

- وارش کبلائی

و نکته سوم اینکه غزل‌های عاشقانه مقدسی، در عین حالی که زمینی‌است اما عریان یا بی‌نراکت نیست؛ غزلی معنوی و که گاه سر به آسمان دارد. از این، نکته چهارم از غزل مقدسی حاصل می‌شود که آن اندیشه‌ورزی آن است که برآمده از ۳ ویژگی برشمرده قبلی است:

«در رفت و آمد نفس ما خدا نبود

رفتیم و دست حادثه‌ای رهگشا نبود

تا ابد نمی‌شکست در وداع ما دلی اینقدر خیال عشق قحطی بشر نبود»

۴ – باید کارشناسی شود که در زمانه‌ای که غزل‌های آبکی و سوسولی یا حتی غزل‌های خوب سر زبان‌ها می‌افتد و شاعرانش مشهور می‌شوند، چگونه است که غزل‌های خوب و درخشان امثال مقدسی دیده نمی‌شود؟! می‌توان گفت این وظیفه شاعر نیست که شعر و غزلش را تبلیغ کند، حداقل در این حد که آثارش با تمهیداتی به دست مخاطب اهلس برسد، برای برقراری عدالت در اولین گام کافی است.

یکی از ویژگی‌های غزل‌های مقدسی که بیش از همه به شعر مربوط می‌شود (چون ویژگی‌های قبلی را در متن‌های دیگر نیز می‌توان یافت) یا بهتر است بگوییم، بین شعر و دیگر متون مشترک است (زیبایی‌شناسی شعر مقدسی است و آن جوهره‌داشتن و شعریت شعر شاعر در نوع تعابیر، تشبیهات، استعاره‌ها و… است که باید تبیین و تحلیل شود. وقتی شاعر می‌گوید:

«کَهکشانِ بود چشمت ناگهان پوشیده شد

تا که خواهی ریخت نوری در دل فانوس‌مان» مخاطب به یاد ابیات شاعران بزرگ کلاسیک، بویژه امثال بیدل و نیز به یاد اشعار شاعر بزرگ معاصر سهراب سپهری می‌افتد اما مهم و بزرگی یک شاعر به داشتن بسیاری از اینگونه ابیات است، خاصه در یک شعر.

دفتر شعر «به فکرَم نیستی» شهرام مقدسی را اگر به ۳ بخش تقسیم کنیم، یک‌سوم اول کتاب را غزل‌های مدرن و نو در برمی‌گیرد، یک‌سوم دوم از آن غزل‌های بیدل‌وار است و یک‌سوم هم شامل غزل‌های معمولی.

رباعی‌هایی که مختصات ماندگاری دارند

## سهرابی‌نژاد و اسباب بزرگی

رضا شبیانی: رباعی قالبی است که بر خلاف کوتاه بودن، هم در سرایش و هم در فهم سخن، تاملی ژرف می‌طلبد. بی‌جهت نیست که درصد رباعی‌های ضرب‌المثل شده در تاریخ، بیش از سایر قالب‌های شعری است (البته پیش از پیدایش تکبیت‌نویسی به سبک شاعران هندی). فی‌المثل از خیام هیچ رباعی نیستی که ضرب‌المثل نشده باشد و بسیاری دیگر از رباعیات خوب هم در آن دوره به نام خیام شده و به دیوان او راه یافته‌است. چرا؟ چون ضرب‌المثل شده‌اند و در سیر تبدیل شدن به ضرب‌المثل مولف خود را گم کرده‌اند و سر از دیوان خیام در آورده‌اند.

شاعران زیادی در دوره معاصر از سر کم‌حوصلگی، رباعی گفته‌اند. همین فئید کم‌حوصلگی، ایجاب می‌کند که تعداد و مقدار رباعی کیفیت‌دار، کم باشد. در واقعیت چنین نیز هست…

معدودی هستند که از پس این قالب بر می‌آیند، چرا که رباعی برخلاف سنادگی ظاهری، از پیچیده‌ترین روابط هندسی در اندرون معنا و مضمون پیروی می‌کند. نام‌های محدودی در این عرصه قابل تامل هستند. به اعتقاد من محمدرضا سهرابی‌نژاد یکی از خوبان این عرصه در روزگار ما است. به جرأت می‌توان گفت اگر بخواهیم نام ۱۰ تن را در رباعی امروز ردیف کنیم،

با کار سختی روبه‌رو هستیم اما از دیگر سو نیاورن نام سهرابی‌نژاد هم بی‌انصافی است. اما وجه قوت رباعیات سهرابی‌نژاد چیست؟

الف- رعایت ساختار صحیح در هندسه رباعی: رباعی را می‌توان به مربع تشبیه کرد. مربع یک فرمول ظاهری کلی دارد. همه زوایا باید ۹۰ درجه و همه اضلاع باید برابر باشند. به نحوی که ضلع چهارم، شکل را کامل کند. خارج از این ۴ ضلع، نه می‌توان ضلعی به مربع افزود و نه می‌توان ضلعی از آن کم کرد. در همه رباعی‌ها اما رباعی‌های شاخص سهرابی‌نژاد این خصلت را بالنسبه دارند:

آه ای دلکم میاد افسرده شوی
در این برهوت عشق پزمرده شوی
صدبار زمین خورده‌ام و مثل عصا
نگذاشتم‌ام که تو زمین خورده شوی
\*\*\*

افتادم اگر چایک و چست افتادم

فرجام نگر جای نخست افتادم

گفتند مبادا که بلغزی در عشق

لغزیدم و در راه درست افتادم

ب- تصویری بودن شعر: این یک ممیزه عالی در رباعی‌های سهرابی‌نژاد است. از زمان سبک عراقی بیشتر رباعی را به وادی اظهار فضل و نکتندگویی‌های عرفانی کشیده بودند و رباعی تبدیل شده بود به قالبی برای فرو کردن یکسری مفاهیم به مغز انسان‌های کم‌حوصله در مدارس و خانقاه‌ها.

یکشنبه ۲۰ آبان ۱۳۹۷

**پنجره**

درباره حسین منزوی و غزل‌هایش

**عشق، انزوا و اندیشه اجتماعی**

- رضا شبیانی

حسین منزوی شاعر عشق بود و حتی اجتماع و سیاست را نیز اگر می‌دید از دریچه عشق می‌دید. اجتماعی‌ترین غزلیات منزوی به نوعی دیگر از همین دایره معاشقه خارج نمی‌شد. منزوی هیچ چیز را نه در زندگی و نه در شعر (که زندگی آراسته و پیراسته‌شده‌اش بود) جدی نگرفت، البته همه اینها به معنی آن نیست که شعرهای منزوی جنبه اجتماعی نداشت، بلکه اصالت شعر منزوی شعر عاشقانه بود. روحی ناآرام و ناراضی در شعرهای منزوی پیش از انقلاب دیده می‌شود اما جالب اینجاست که همین روح، پس از انقلاب به بی‌تفاوتی می‌گراید و محدود می‌شود به تعدادی مرثیه همراه با نومیدی. شاید هم یک حالت روانی است برای توجیه پرداخت بیشتر به سوزِه جذابش در زندگی و شعر که همانا عشق است. منزوی یکسره تمام دغدغه‌های اجتماعی‌اش را در دوران پختگی زبان شعری‌اش فدای عشق می‌کند و جز چند غزل سیاسی در مرثیه برادر و دوست و… چیزی عقیده‌مند برای گفتن ندارد. همین مساله مهم است که او را با وجود داشتن زبانی فاخر و بی‌نظیر در شعر، از رسیدن به ستیغ قله باز می‌دارد. منزوی غزلسرا و عاشقانه‌نویس بزرگی است اما بزرگ‌ترین شاعر معاصر نیست و هر آن اعتقاد به شاعری تامه او، در میان جوانان شعری امروز مبالغه است. او در زبان چه بسا از سایه و شهریار و اخوان زبان‌اورتر و مطابق ذائقه زبانی نسل جدید است اما در اندیشه اجتماعی هرگز به پای بزرگان شعر امروز نمی‌رسد. شما غزل گل کرده در عاشقانگی منزوی را مقایسه کنید با شعر سرشار از اندیشه سیاسی اخوان. یا مقایسه کنید با شعر اعتقادی شهریار. یا بگذارید در کنار شعر موضوع‌دار و حافظانه سایه. این مقایسه‌هاست که نشان می‌دهد شعر منزوی فقط یک وجه عمده دارد… همانا عشق. او خودش هم می‌گوید که «نام من عشق است…».

شاید این خرده بر من گرفته شود که تاریخ غزل فارسی عجین با عشق است. جایی چنین سخن گفتنم و عده‌ای گفتند فی‌المثل سعدی هم شاعر عشق بوده است. در پاسخ باید گفت سعدی بهترین نمونه‌های غزل عاشقانه تاریخ ادبیات فارسی را دارد اما هرگز کلیت شعر سعدی، فدای یک جنبه واحد نیست. اصلا چرا راه دوری برویم؟ در همین غزل معاصر مگر نه اینکه شاعری مثل شهریار، غزل را به اوج سوز و گذار شاعرانه رسانده است. نمونه‌های غزل عاشقانه شهریار از بهترین‌های نه‌تنها شعر معاصر که تاریخ ادبیات فارسی است. (مدری جانم به قربانت ولی حالا چرا، امشب ای ماه به درد دل من تسکینی، نالد به حال زار من امشب ستار من و…) اما همین شاعر هم آنقدر اثر متفاوت از قبیل اشعار سیاسی، اجتماعی، مذهبی، مرثیه، اخوانیه و… دارد که اجازه نمی‌دهد مخاطب و منتقد او را در یک جنبه محدود نگه دارد.

منزوی خودش را در شعرش را وقف و فدای عشق کرد و در این راه یکی از زیباترین عاشقانه‌های غزل معاصر را سرود اما این بازی، سر دیگری داشت و آن اینکه عشق و عاشقی نیز، شعر و شاعری او را فدا کرد. شما امروز اگر بخواهید در پی بررسی چیزی به نام «اندیشه سیاسی و اجتماعی منزوی» باشید، هیچ نخواهید یافت جز چند شعر که پیش از انقلاب حاصل خشم‌های مشترک با عامه (البته با بیانی روشنفکری و شبه چپ‌گرا) و پس از انقلاب حاصل سرخوردگی‌های ناشی از برخورد قهری انجام شده با برادر و دوستانش بود. همه این شعرها نوعی محکومیت و ذم و رد است اما هیچ آرمانشهری در آن از مایوس شاعر ترسیم نمی‌شود. منزوی اساسا اندیشه سیاسی و اجتماعی نداشت. مثل تمام شاعرانی که مقلد او هستند و منزوی را بزرگ‌ترین شاعر معاصر می‌دانند و خود را نیز منزوی‌های جوان انگاشته‌اند. شعر سیاسی و اجتماعی منزوی اگر موجود باشد، شرح «خواهم»‌های او است و اثری در آن از «چه خواهم» نیست. بگذریم که انباشه است از یأس و سرخوردگی و «دانم»…

**در شبکه‌های اجتماعی**

@vatanemrooz

**پيامک خوانندگان**

**۱۰۰۲۳۳۱**